

## امپریالیسم و سوسیالیسم در ایتالیا یادداشت

منتشر شده در: کمونیست شماره ۱-۲، ۱۹۱۵.

امضاء: ن. لنین

منبع: مجموع آثار لنین، انتشارات پرگرس، مسکو، جلد ۲۱، صفحه ۳۶۶-۳۵۷

تایپ و تنظیم: سایت کمونیستهای انقلابی

مترجم فارسی: ف. فرخی

برای روشن کردن مسائلی که در نتیجه جنگ امپریالیستی کنونی در مقابل سوسیالیسم قرار گرفته اند، بد نیست نگاهی اجمالی به کشورهای مختلف اروپایی بیاندازیم، به منظور فراگیری تمیز دادن میان تعدیلات و جزئیات ملی با پایه و اساس تصویر عمومی. بعد مسافت، به منظر، وضوح و روشنی می بخشد. هر چه شباهت میان ایتالیا و روسیه کمتر باشد، به همان میزان مقایسه میان سوسیالیسم و امپریالیسم در دو کشور، از جنبه های مشخص، جالب توجه تر است.

در این یادداشت، ما توجه شما را تنها به مطالب تهیه شده در مورد این مسئله، توسط پرفسور بورژوا، روبرتو میشلز\* در کتابش، *امپریالیسم ایتالیا* و توسط یک سوسیالیست، ت. باربونی\*\* در کتابش تحت عنوان *انترناسیونالیسم یا ناسیونالیسم طبقاتی؟ (پرولتاریای ایتالیا و جنگ در اروپا)*، که هر دو از زمان وقوع جنگ تاکنون به چاپ رسیده اند، جلب می کنیم. میشلز وراج که همانند سایر نوشته هایش سطحی است، به ندرت به جنبه های اقتصادی امپریالیسم اشاره می کند. به هر حال، کتاب او، حاوی مجموعه ای از مطالب ارزشمند در مورد منشأ امپریالیسم ایتالیا و در باب مرحله گذاری است که در بر گیرنده جوهر این ادوار است و در ایتالیا بسیار بارز است، یعنی انتقال از یک دوره جنگهای آزادیبخش ملی به دوره ای از جنگهای امپریالیستی و ارتجاعی غارتگرانه.

ایتالیای دمکرات - انقلابی، یعنی ایتالیای بورژوا - انقلابی، ایتالیایی که یوغ اطیش را به کناری افکند، ایتالیای زمان گاریبالدی، در مقابل چشمان ما به ایتالیایی تبدیل می شود که به سایر خلقها ستم روا می دارد و ترکیه و اطیش را غارت می کند، ایتالیایی با یک بورژوازی زمخت، به شکل زنده ای ارتجاعی و درنده خو که از چشم انداز سهمش در غارت، آب دهانش راه میافتد. البته میشلز، همانند هر پرفسور محترمی، نوکر مآبی خود را نسبت به بورژوازی به صورت «ابژکتویسم علمی» ملاحظه میکند؛ او این سهم بری از غارت را «تقسیم آن قسمتهایی از جهان که هنوز در دست مردم ضعیف شده باقی مانده است»، می خواند (ص ۱۷۹). میشلز در حالی که به گونه ای موهن، ضدیت سوسیالیستها را با هر نوع سیاست استعماری تحت عنوان «خیالباف»، رد می کند، بحث همان کسانی که تصور می کنند ایتالیا، با قضاوت از روی تراکم جمعیت و شدت مهاجرت از آن کشور، «بایستی دومین قدرت استعماری»، پس از انگلستان می بود، را تکرار می کند. میشلز، با رجوع به بریتانیا، این ادعا را که چهل درصد ایتالیایی ها بی سوادند و اینکه حتی امروز، وبا در آنجا بیداد می کند و غیره، را رد می کند. او می پرسد؛ مگر در نیمه اول قرن نوزدهم، وقتی که بورژوازی بریتانیا، پایه های قدرت استعماری کنونیش را با موفقیت پی ریزی می کرد، کشوری با فقر بی مانند، تحقیر، قحطی در میان توده های کارگر و میخوارگی وسیع، بدبختی، و کثافتکاری در محله های کثیف شهر نبود؟

باید پذیرفت که از منظر بورژوایی، این بحثی است انکارناپذیر. سیاستهای مستعمراتی و امپریالیسم نادرست نیستند بلکه اختلالاتی قابل درمان از سرمایه داریند (آنگونه که فیلیستین ها بهمراه کائوتسکی می

\* Roberto Michels

\*\* T. Barboni

اندیشند)؛ آنها برآمدهای ناگزیر پایه‌های اساسی سرمایه داری هستند. رقابت میان مؤسسات اقتصادی منفرد، ناگزیر یا مال خودشان را به نابودی می کشاند و یا آنها مال دیگران را به نابودی می کشاند؛ رقابت میان کشورهای جداگانه هر یک از آنان را به انتخاب میان عقب افتادن، حتی دست زدن به ریسک تبدیل شدن به بلژیکی دوم، و یا کشورهای دیگر را ویران و فتح کردن، سپس راه خود را برای یافتن جایی در میان قدرتهای «بزرگ» بازکردن، مواجهه میکند.

امپریالیسم ایتالیا، به خاطر فقر کشور و نداری بیش از حد توده‌های مهاجر ایتالیایی، «امپریالیسم مردم فقیر» نامیده شده است. این را آرتور لابیولا\* شوونیست ایتالیایی، که تنها از آن رو با رقیب سابقش گ. پلخانف تفاوت می کند که کمی زودتر از او، سوسیال شوونیسم خود را که از طریق نیمه آنارشسیسم خرده بورژوازی و نه از طریق اپورتونیسم خرده بورژوازی، به آن رسیده بود آشکار کرد، در کتابچه‌اش درباره جنگ طرابلس (۱۹۱۲) نوشت:

«این واضح است که ما نه تنها بر علیه ترکها ... بلکه بر علیه دسیسه ها، ارباب، پول و بر علیه ارتشهای اشرافی اروپا، که نمی توانند تحمل کنند که ملت‌های کوچک بخواهند بخود جرأت دهند که کوچکترین اشاره ای کنند و کوچکترین حرفی بزنند که هژمونی آهنین آن را مخدوش کند.» (صفحه ۹۲) کورادینی، رهبر ناسیونالیست‌های ایتالیایی در همان موقع اعلام کرد: «درست همانطور که سوسیالیسم راهی بود برای آزاد کردن پرولتاریا از دست بورژوازی، ناسیونالیسم هم برای ما ایتالیاییها، روش آزاد کردن خودمان از دست فرانسویها، آلمانیها، بریتانیاییها، آمریکاییهای شمالی و جنوبی، که بورژوازی ما هستند، می باشد.»

هر کشوری که مستعمره‌های بیشتر و سرمایه و ارتش بیشتری از «ما» داشته باشد، «ما را» از امتیازات مشخص، سودهای مشخص و یا سودهای فوق العاده محروم می سازد. همانگونه که در میان سرمایه داران منفرد سود فوق العاده عاید کسی خواهد شد که ماشین آلاتی بهتر از حد متوسط در اختیار داشته و یا مالک انحصارات معینی باشد، در میان ملت‌ها نیز این سود، عاید آن ملتی خواهد شد که از لحاظ اقتصادی غنی تر از دیگران باشد. این کار بورژوازی است که برای مزایا و امتیازات سرمایه ملی خویش مبارزه کند، و ملت و یا عامه مردم را (به کمک لابیولا و پلخانف) با گذر از جنگ آزادیبخش ملی به مبارزه امپریالیستی برای «حق» غارت دیگران، تحمیل نماید.

پیش از جنگ طرابلس، ایتالیا کشورهای دیگر را، لاقلاً در مقیاس وسیع، غارت نکرد. آیا این تحقیر غیرقابل تحمل غرور ملی نیست؟ ایتالیاییها در مقایسه با ملت‌های دیگر مورد تعدی و تحقیر قرار گرفته‌اند. مهاجرت ایتالیاییها در دهه هفتاد قرن گذشته، سالیانه ۱۰۰۰۰۰ نفر بود، حالا رقمی بین ۵۰۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰۰ است. تمام این مردم، بینوایانی هستند که به علت گرسنگی، به مفهوم واقعی کلمه از مملکتشان بیرون رانده شده‌اند. تمام آنها، نیروی کار برای آن بخشهایی از صنعت که بدترین دستمزدها را می پردازند، فراهم می آورند؛ این توده در شلوغ ترین، بینواترین و کثیف ترین قسمت‌های شهرهای آمریکایی و اروپایی مسکن می گزینند. جمعیت ایتالیاییهای خارج از کشور، از ۱۰۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۸۸۱ به ۵۵۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۰ افزایش پیدا کرده است. اکثریت وسیع این توده در کشورهای ثروتمند و «عظیم» زندگی می کنند که در نظرشان، ایتالیاییها، زمخت ترین، ناآزموده ترین توده کارگر، فقیر و بی دفاع هستند. عمده کشورهایی که از نیروی کار ارزان ایتالیا استفاده می کنند بدین قرارند: فرانسه - ۴۰۰۰۰۰ ایتالیایی در سال ۱۹۱۰ (۲۴۰۰۰۰ نفر در سال ۱۸۸۱)؛ سوئیس ۱۳۵۰۰۰ نفر (در سال ۱۸۸۱، ۴۱۰۰۰ نفر)؛ اطریش ۸۰۰۰۰ نفر (۴۰۰۰۰ نفر)؛ آلمان ۱۸۰۰۰۰ نفر (۷۰۰۰۰ نفر)؛ ایالات متحده ۱۷۷۹۰۰۰ نفر (۱۷۰۰۰۰ نفر)؛ برزیل ۱۵۰۰۰۰۰ نفر (۸۲۰۰۰۰ نفر)؛ آرژانتین ۱۰۰۰۰۰۰ نفر (۲۵۴۰۰۰ نفر). فرانسه «باشکوه»، که ۱۲۵ سال پیش برای آزادی می جنگید، و به همین مناسبت، جنگ کنونی اش را برای خودش و برای بریتانیایی های برده دار، «حقوق مستعمراتی» جنگ آزادیبخش می نامد، صدها هزار کارگر ایتالیایی را در مناطقی که در حقیقت چیزی بیشتر از گتو {ghetto} نیستند، جای داده است. ارادل خرده بورژوازی این ملت «بزرگ» با هر چه در توان دارند از این مردم فاصله میگیرند و به هر شیوه ممکنه به آنان توهین کرده، و تحقیرشان میکنند. ایتالیاییها، به گونه‌ای اهانت آمیز «ماکارونی» خطاب می شوند (خواننده روسیه - کبیر بایستی بخاطر بیاورد که چه تعداد لقب موهن در کشور ما برای غیر روسهایی که تولدشان آنها را به امتیازات اشرافی ملت برتر مفتخر نمی

\* Artour Labriola

سازد، رایج است، امتیازاتی که به پوریشکویچ برای ستم به هر دو ملت روسیه کبیر و دیگر مردم روسیه خدمت می کنند). در ۱۸۹۶، فرانسه، این ملت بزرگ، قراردادی با ایتالیا به امضا رساند که بر طبق آن این آخری متعهد شد تعداد مدارس ایتالیایی را در تونس افزایش نهد! از آن موقع تاکنون جمعیت ایتالیاییها در تونس شش برابر شده است. ۱۰۵۰۰۰ ایتالیایی در مقابل ۳۵۰۰۰ فرانسوی در تونس وجود دارند، اما فقط ۱۱۶۷ زمیندار ایتالیایی با مجموع ۸۳۰۰۰ هکتار زمین وجود دارد، در حالیکه در میان فرانسویها ۲۳۹۵ زمیندار وجود دارد که بر ۷۰۰۰۰۰ هکتار از زمینهای این مستعمره چنگ انداخته اند. چگونه ممکن است کسی با لابیولا و دیگر «پلخانفیست»های ایتالیایی بر سر اینکه ایتالیا «مستحق است» که مستعمره اش در طرابلس را تصرف کند، به اسلاوها در دالماسی\* ستم روا دارد، آسیای صغیر را قطعه قطعه کند و غیره، موافق نباشد؟(۲)

همانگونه که پلخانف از جنگ «آزادبخش» روسها بر علیه آلمانها که می کوشند روسیه را به یک مستعمره تبدیل کنند، حمایت می کند، بیسولاتی\*\*، رهبر حزب رفرمیست، فریادش را بر علیه «هجوم سرمایه خارجی به ایتالیا» بلند کرده است(صفحه ۹۷)، یعنی، از سرمایه آلمانی در لومباردی، بریتانیایی در سیسیل، فرانسوی در پیاسنتینو، بلژیکی در مؤسسات تراموا سازی و غیره و غیره.

سوال به دقت مطرح شده است و باید اعتراف کرد که جنگ اروپا حقیقتاً با مواجه کردن صدها میلیون از اهالی ملیتهای مختلف با یک آلترناتیو، خدمت بزرگی در حق بشریت انجام داده است: یا دفاع از ملت غالب و امتیازات ملی در کل، حال یا به وسیله تفنگ یا قلم، مستقیم یا غیرمستقیم و به هر صورت ممکنه ای و نیز دفاع از حق ویژه یا ادعاهای بورژوازی «خودی» یعنی همان طرفدار و نوکرش بودن، و یا بهره گیری از هر مبارزه ای، به خصوص تصادم مسلحانه برای امتیازات ملت غالب، به منظور افشاء و سرنگونی همه دولتها و در درجه اول خودی به وسیله عمل انقلابی پرولتاریای متحد در سطح بین المللی. راه میانی ای در کار نیست؛ به عبارت دیگر کوشش برای اتخاذ موضعی میانه، عملاً به مفهوم جانبداری از بورژوازی امپریالیستی بطور نهانی است.

کتابچه باربونی اساساً، در کل به دربرگیری این عمل دوم اختصاص داده شده است. باربونی درست مانند آقای پوترسف ما، ژست یک انترناسیونالیست را به خود می گیرد؛ او بحث میکند که، از نقطه نظر انترناسیونالیسم، ضروری است که معین کنیم، موفقیت کدامیک از طرفین برای پرولتاریا مفیدتر یا بی ضررتر خواهد بود، و البته او در این مورد بر علیه ... اطریش و آلمان تصمیم گرفته است. باربونی با روحی کاملاً کائوتسکیستی، به حزب سوسیالیست ایتالیا پیشنهاد می کند که اتحاد کارگران همه کشورهای را رسماً اعلان دارد - البته، در وهله اول کشورهای متخاصم - اعلان محکومیت انترناسیونالیست، یک برنامه صلح بر اساس خلع سلاح و استقلال ملی تمام ملیتها، شامل ایجاد «پیمانی از همه ملتها برای تضمین متقابل تمامیت و استقلال آنها»(صفحه ۱۲۶). تحت نام چنین اصولی است که باربونی اعلام می کند که میلیتاریسم یک پدیده «انگلی» در سرمایه داریست، چیزی «مطلقاً غیرضروری»، که آلمان و اطریش آغشته به «امپریالیسم میلیتاریست» هستند؛ که سیاستهای تجاوزکارانه آنها «تهدیدی است دائمی برای صلح اروپا»؛ که آلمان «مرتباً پیشنهادهای محدودیت سلاحهای مطرح شده توسط روسیه [کذا!] و بریتانیا را رد کرده است»، و غیره و غیره، و نیز اینکه حزب سوسیالیست ایتالیا، بایستی در موقع مناسب به نفع دولتهای سه گانه متفق اعلام موضع نماید.

آنچه هنوز ناشناخته باقی می ماند اصولی است که باعث می شود بورژوازی امپریالیستی بریتانیا به آلمان ترجیح داده شود. پیشرفت اقتصادی آلمان در قرن بیستم، سریعتر از دیگر کشورهای اروپایی بوده است؛ در تقسیم مستعمرات، آلمان بدجور «اشتباه کرد». از سوی دیگر، پیشرفت بریتانیا به مراتب کندتر بوده است؛ این کشور گروهی کشورهای مستعمره به چنگ آورده، بسیار دور از اروپا، جائیکه اغلب از شیوههای اعمال ستمی که دست کمی از شیوههای سبانه آلمان ندارند، استفاده می کند. با ثروت عظیمی که در اختیار دارد، میلیونها سرباز از قدرتهای مختلف قاره برای غارت اطریش، ترکیه و غیره اجیر می کند. انترناسیونالیسم باربونی در ماهیت امر مانند انترناسیونالیسم کائوتسکی، چیزی نیست جز دفاع زبانی از اصول سوسیالیسم که در پس آن، با دو رونی، بورژوازی خودی را پنهان می دارد یعنی بورژوازی ایتالیا

\* Dalmatia

\*\* Bissolati

در حقیقت مورد حمایت قرار می گیرد. نمی توان این را نادیده گرفت که باربونی که کتابش را در سوئیس آزاد بچاپ رسانده (جایی که سانسور فقط نصف یک سطر را در صفحه ۷۵ که آشکارا اطریش را مورد انتقاد قرار داده است، حذف کرده است)، در ۱۴۳ صفحه‌ای که نوشته، ذکر اصول اساسی مانیفست بال\* و یا تجزیه و تحلیل شان از روی وجدان، را ضروری نپنداشته است. از سوی دیگر، باربونی با همدردی عمیقی از دو انقلابی سابق روس نقل قول می آورد که اکنون تمامی بورژوازی دوستدار فرانکو کارهایشان را منتشر میکنند: کروپوتکین\*\*، آنارشویست خرده بورژوا و فیلیستینی سوسیال دمکرات پلخانف (صفحه ۱۰۳). تعجبی ندارد! سفسطه پلخانف در مفادش با سفسطه باربونی تفاوتی ندارد. به هر روی در ایتالیا، آزادیهای سیاسی با سهولت بیشتری پرده از روی چنین سفسطه‌ای برمی دارد و با وضوح بیشتری موضع واقعی باربونی را به عنوان عامل بورژوازی در اردوگاه کارگران افشا می کند.

باربونی از «عدم وجود یک روحیه حقیقی و واقعی انقلابی» در میان سوسیال دمکراسی آلمان متأسف است (درست به همان شیوه پلخانف)؛ او به گرمی از کارل لیبنخت (درست همانگونه که سوسیال شوونیست فرانسوی که پرتویی در چشمانشان مشاهده نمی کند از وی استقبال می کند)، استقبال می کند، اما او قاطعانه اعلام می دارد که «ما نمی توانیم صحبتی از ورشکستگی انترناسیونال بمیان آوریم.» (صفحه ۹۲)، که «آلمانها به روح انترناسیونال خیانت نکرده‌اند» (صفحه ۱۱۱)، تا آنجائیکه آنها با «حسن نیت» و اطمینان به اینکه از سرزمین پدری دفاع می کنند، برانگیخته شده بودند. باربونی، همانند مقدس نمایی کائوتسکی اما با چاشنی سخنوری رمانتیک، اعلام می دارد که انترناسیونال آماده است (پس از پیروزی بر آلمان) تا «آلمانها را همانگونه که مسیح یک لحظه بی اعتمادی را به پیتر بخشید، عفو نماید و با فراموشی، زخم عمیق تحمیل شده از امپریالیسم میلیتاریست را شفا داده و دستش را برای یک صلح شرافتمندانه و برادروار دراز کند.» (صفحه ۱۱۳).

صحنه هیجان انگیزی است: باربونی و کائوتسکی - احتمالاً به کمک کوسفسکی و آکسلرد ما - همدیگر را می بخشند!

باربونی در حالیکه از کائوتسکی و گوست، پلخانف و کورپوتکین کاملاً راضی است، از حزب کارگر سوسیالیست خودش در ایتالیا ناراضی است. او شکایت دارد که در این حزب، که قبل از جنگ به اندازه کافی خوش اقبال بود که خود را از شر بیسولاتی رفرمیست و شرکاء نجات دهد، فضایی «غیرقابل استنشاق» (صفحه ۷) برای کسانی که، همانند باربونی، با شعار «بیطرفی مطلق» موافق نیستند، ایجاد شده است. (بعبارت دیگر، با مبارزه‌ای قاطع بر علیه کسانی که موضع پیوستن ایتالیا به جنگ را دارند). بیچاره باربونی به تلخی شکایت می کند که حزب کارگر سوسیالیست ایتالیا به مردانی چون او برچسب «روشنفکران»، «افرادى که تماسشان را با توده‌ها از دست داده‌اند»، «کسانی که بورژوازی به آنان روی خوش نشان می دهد»، «کسانی که از راه راست سوسیالیسم و انترناسیونالیسم منحرف شده‌اند» می چسبانند (صفحه ۷). باربونی با اوقات تلخی می گوید، «حزب ما توده مردم را بیش از آنکه آموزش دهد، به تعصب می کشاند» (صفحه ۴).

همان آواز قدیمی! این شکل ایتالیایی همان موضوع معروف انحلال طلبان و اپورتونیستهای روسی است که «عوامفریبی» بلشویکهای شریک که توده‌ها را بر علیه سوسیالیستهای نازنین *ناشا زاریا*، و کمیته سازمانده و نیز گروه دومای چخیدزه «تحریک می کنند»، تقبیح می کنند! اما چه اعتراف بی ارزشی است از یک سوسیال شوونیست ایتالیایی: در تنها کشوری که پلاتفرم سوسیال شوینیستها و پلاتفرم انقلابیون انترناسیونالیست می توانست برای ماهها به آزادی مورد بحث قرار گیرد، *توده‌های کارگر، پرولتاریای از لحاظ طبقاتی آگاه* از دومی و روشنفکران خرده بورژوا و اپورتونیستها از اولی پشتیبانی کردند.

بیطرفی یک خودپرستی تنگ نظرانه، عدم درک موقعیت بین المللی است؛ فرومایگی نسبت به بلژیک است و «غیبت» و «غایت همواره لاحق است»، اینها را باربونی در همخوانی کامل با پلخانف و آکسلرد بیان می کند. اما از آنجائیکه دو حزب قانونی، یکی رفرمیست و دیگری حزب کارگر سوسیال دمکرات در ایتالیا وجود دارند و از آنجا که در آن کشور غیرممکن است بتوان مردم را با پنهان کردن برهنگی

\* Basle

\*\* Kropotkin

پوترسوف ها، چروانین ها، لویتسکی ها و شرکاء بوسیله لاپوشانی با گروه دومای چخیدزه یا با کمیته سازمانده، فریب داد، باربونی مطالب زیر را صراحتاً تصدیق می کند:

«از این نقطه نظر، من انقلابیگری بیشتری در فعالیتهای سوسیالیستهای رفرمیست، که با هوشیاری اهمیت عظیمی را که چنین تغییری در وضعیت سیاسی [به تبع پیروزی بر میلیتاریسم آلمان] برای مبارزه ضد سرمایه داری دربر خواهد داشت تشخیص داده‌اند و با ثبات رأی کامل، از علل پیمان سه جانبه دولتهای متفق حمایت کرده‌اند، میبینم، تا در تاکتیک رسمی سوسیالیستهای انقلابی که مانند یک لاک پشت در پس حفاظی از بیطرفی مطلق پنهان شده‌اند» (صفحه ۸۱).

در رابطه با این اعتراف ارزشمند، تنها کاری که برای ما باقی می ماند، بیان این آرزوست که رفقای که با جنبش ایتالیا آشنایی دارند، میبایست مطالب گوناگون و جالب توجه دو حزب ایتالیا را جمع آوری و بطور سیستماتیک تحلیل نمایند، تا اینکه معلوم شود از یکسو کدام طبقات و قشرهای اجتماعی و کدام عناصر، با کمک چه کسانی و با چه مباحثاتی از سیاست انقلابی پرولتاریای ایتالیا دفاع کرده و از سوی دیگر چه کسانی نوکری بورژوازی امپریالیست ایتالیا را پذیرفته‌اند. هر اندازه که چنین مطالبی از کشورهای مختلف بیشتر گرد آورده شود، همانقدر هم کارگران با آگاهی طبقاتی در رابطه با دلایل و اهمیت شکست انترناسیونال دوم حقیقت را بهتر در خواهند یافت.

نتیجتاً، ما مایلیم این نکته را نیز تذکر دهیم که باربونی در مواجهه با یک حزب کارگری، تلاش می کند تا با سفسطه جویی از غرایز انقلابی کارگران سوء استفاده نماید. انترناسیونال سوسیالیستهای ایتالیایی که با جنگی که در حقیقت در خدمت منافع بورژوازی ایتالیا بپا شده است، مخالفت کرده‌اند را او به صورت کسانی که طرفدار اجتناب جیوانانه از و تمایل خودخواهانه ای برای پنهان شدن از عواقب وحشتناک جنگ هستند، مجسم کرده است. باربونی می گوید: «کسانی که تربیت شده اند که از عواقب وحشتناک جنگ بترسند، احتمالاً از عواقب انقلاب نیز خواهند ترسید.» (صفحه ۸۳). همراه با این تلاش منجر کننده برای ظاهر انقلابی به خود گرفتن، ما یک اشاره عملی ناسنجیده به سخنان «واضح» سالاندرای\* وزیر را مشاهده می کنیم که می گوید، «نظم به هر قیمت که شده برقرار خواهد شد.» و نیز اینکه تلاشها برای برگزاری یک اعتصاب عمومی به منظور مقابله با بسیج به «یک قتل عام بی فایده» منتهی خواهد شد. «ما نتوانستیم از جنگ لیبی [طرابلس] جلوگیری کنیم، چگونه خواهیم توانست از جنگ برعلیه اطریش جلوگیری بعمل آوریم» (صفحه ۸۲).

باربونی، مانند کائوتسکی، کانو\*\* و همه اپورتونیستهای دیگر، با پست ترین مقاصد برای فریب بخش معینی از توده‌ها، تعمداً برنامه احمقانه «خنثی سازی فوری جنگ» را به انقلابیون نسبت داده و در موقعی که بهترین فرصت برای بورژوازی است اجازه می دهند که بزیر کشیده شوند. سپس او می کوشد از وظایف بروشنی فرموله شده در بیانیه‌های پال و اشتوتگارت، در مورد استفاده از بحران انقلابی برای تبلیغات سیستماتیک انقلابی و آماده شدن برای عمل انقلابی توده‌ای، طفره برود. باربونی با وضوح کامل مشاهده می کند که اروپا در یک موقعیت انقلابی به سر می برد.

« ضروری می دانم که بروی نکته ای پافشاری کنم، حتی اگر برای خواننده کسل کننده باشد، چون بدون درک مشخصی از آن، نمی توان به درستی، موقعیت سیاسی کنونی را ارزیابی کرد. نکته اینست که دوره ای که در آن زندگی می کنیم، دوره ایست مصیبت بار، هنگامه عمل، زمانی که در آن دیگر موضوع به هیچ رو ارائه نظریات، فرموله کردن برنامه‌ها، یا تعیین خط مشی سیاسی آینده نیست، بلکه زمان بکاربردن نیرویی فعال و زنده برای به دست آوردن نتیجه در خلال چند ماه، یا شاید در خلال چند هفته است. تحت چنین شرایطی، جایی برای فلسفه بافی پیرامون آینده جنبش پرولتاریایی نیست، بلکه زمان تحکیم نظریات پرولتاریا، برای روبرویی با موقعیت کنونی است» (صفحات ۸۷-۸۸).

سفسطه ای دیگر زیر نقاب انقلابیگری! چهل و چهار سال پس از کمون پاریس، با گذشت نیم قرن از جمع آوری و آمادگی نیروهای توده‌ای، در لحظه حاضر، هنگامیکه اروپا لحظات مصیبت باری را می گذراند، طبقه انقلابی اروپا بایستی به این فکر باشد که چگونه هر چه زودتر به نوکری بورژوازی ملی اش درآید،

\* Salandra

\*\* Cunow

چگونه آن را در غارت، تجاوز، ویرانی، و پیروزی بر دیگر مردم یاری دهد، و چگونه از اقدام به تبلیغات مستقیم انقلابی در مقیاس توده‌ای و از آمادگی برای عمل انقلابی اجتناب ورزد.

توضیحات

۱- Roberto Michels, *L'imperialismo italiano*, Milano, 1914; T. Barboni, — *Internazionalismo o nazionalismo di classes? (Il proletariato d'Italia e la guerra europea)*. Edito dall'autore a Campione d'Intelvi (provincia di Como), 1915. — *Lenin*

۲- بسیار آموزنده خواهد بود که به ارتباط میان تبدیل شدن ایتالیا به یک کشور امپریالیستی با موافقت دولت با رفرم انتخاباتی اشاره کنیم. این آخری، تعداد رأی دهندگان را از ۳۲۱۹۰۰۰ به ۸۵۶۲۰۰۰ افزایش داد، به عبارت دیگر، «تقریباً» یک حق رأی عمومی را نشان می‌داد. پیش از جنگ طریلس جیولیتی، که رفرم را به مرحله اجرا گذاشت، به شدت با آن مخالف بود. میشلز می‌گوید، «انگیزه تغییر مشی توسط دولت» و احزاب میانه رو، «اساساً میهن پرستانه بود». علیرغم بیزاری تنوریک طولانی مدتشان از یک سیاست مستعمراتی، کارگران صنعتی و حتی فراتر از آن لایه‌های پایینتر، با دیسیپلین عالی و اطاعت، برخلاف تمام انتظارات، با ترکها جنگیدند. چنین رفتار برده واری نسبت به سیاست دولت سزاوار پاداشی بود که پرولتاریا به این راه جدید ادامه بدهد. رئیس شورای وزیران در مجلس اعلام کرد که کارگر ایتالیانی با این رفتار میهن پرستانه‌اش در میدان جنگ لیبی، به کشور ثابت کرد که به بالاترین درجه بلوغ سیاسی دست یافته است. کسی که مستعد باشد زندگیش را برای هدفی عالی قربانی کند، لابد لایق حفاظت از منافع کشور به عنوان یک رأی دهنده نیز خواهد بود، و بنابراین، این حق را خواهد داشت که دولت او را شایسته تمامی حقوق سیاسی بشناسد.» (صفحه ۱۷۷). وزیران ایتالیانی ناطقین خوبی هستند! بهتر از آنها سوسیال دمکراتهای «رادیکال» آلمانی هستند که یک چنین بحث نوکرمآبانه‌ای را تکرار می‌کنند: «ما وظیفه "مان" را در "کمک" به "شما" برای غارت کشورهای خارجی انجام داده‌ایم، اما "شما" نمی‌خواهید حق رأی همه جانبه "ما را" در پروس بدهید...» - زیرنویس از لنین

---

کمونستهای انقلابی

[www.k-en.com](http://www.k-en.com)

[info@k-en.com](mailto:info@k-en.com)